



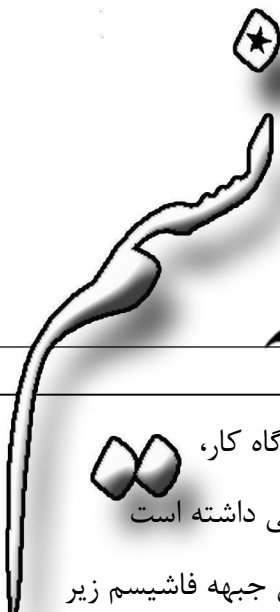
کارگران جهان متحد شوید

♦ شماره ۶۵

۱۴ نوامبر ۲۰۰۶

۲۳ آبان ۱۳۸۵

کاسنامه



پیروزی های اردوگاه کار،
گاه مقیاسی جهانی داشته است
(مانند خرد شدن جبهه فاشیسم زیر

موضع نویسندگان مقالات درج
شده در نشریه نسیم ممکن است
مغایر با مواضع نشریه نسیم باشد

دوباره "ما"!

دوباره « ما »!

تقدیم به زیستن عزیز و با محبت

چپ «توطئه نگر»، «سرمایه ستیز»،
«حذف کننده»، «فحاش و مطلق نگر»،
«لجن پراکن»، «خشونت طلب»،
«خطرناک برای دموکراسی و حقوق بشر»
بازگشته است، «شبح لنین بر فراز
ایران به پرواز درآمده است» و لیبرال
ها از هر سو ندای «به هوش باشید» سر
داده اند.

پرسش: چه شده است؟

پاسخ: چپ های جوان

که از تجربیات پدر و مادرهای خود
نیاموخته اند... سخن می گویند
لیبرالیسم ایران وحشت زده هشدار می
دهد، بی محابا تاریخ را تحریف میکند، با
خشن ترین رقبای غارتگر و سرمایه دار
خود برای نابودی این شبح متحد می شود،
دروغ می گوید، تهمت می زند... چرا؟ چه
شده است؟ چپ ایران «سخن می گوید»!

بیش از صد و پنجاه سال از آن زمان می
گذرد که مارکس سر بالا گرفت و از "شبح
کمونیسم" که بر سراسر اروپا پنجه افکنده

بود سخن گفت. مانیفست کمونیست را
نوشت و در آن برنامه کمونیستها را شرح
داد و به صاحبان سرمایه گفت: حالا که
می خواهید از این شبح بترسید، این شبح
را بشناسید و بیشتر بترسید. بیش از صد و
پنجاه سال از انتشار مانیفست می گذرد و
شبح کمونیسم روز به روز بر سرزمین های
جدید پنجه افکنده است: روسیه تزاری،
خاورمیانه، خاور دور، آمریکای لاتین و...
اشباح جدید اضافه شده اند: شبح لنین،
شبح کاسترو، شبح جنگ علیه امپریالیسم،
شبح جنگ علیه جنگ، شبح اتحاد
کارگران، شبح انترناسیونال کمونیستی،
شبح انقلاب، شبح کوتاهی دستها از ونزوئلا
و کوبا و...

در این سالها جنبش کارگران در سراسر
جهان گاه پیش رفته است و موفقیتهای
چشمگیر به چنگ آورده و گاه به عقب
رانده شده، سنگرهای بسیار را از دست
داده، کشته شده، زندانی شده، شلاق
خورده، دستبند قپانی خورده، از سقف
آویزان شده، دروغ شنیده و تهمت شنیده و
آزار دیده و تکفیر شده. اما هرگاه که جبهه
سرمایه مرگ این شبح و اشباح را اعلام
کرده (که همیشه این اعلام با رقص و
پایکوبی و "به سلامتی سرمایه نوشیدن"
همراه بوده است) چندی نگذشته این
«مرده» زنده شده، ایستاده، پرچم به
دست گرفته، سرود خونین خود را سرداده
و سلاح خود را صیقل داده است.

مشت سنگین پرولتاریای روسیه) و گاه
مقیاسی محلی (مانند به گل نشستن پنتاگون
درویتنام و خلیج خوکها و در شکست کودتای
قرن بیست و یکمی در ونزوئلا). شکستهای
این جبهه نیز گاه گسترده بوده است (مانند
فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
و بلوک شرق) و گاه در کشوری جداگانه رخ
داده است (مانند موفقیت کودتای خونین
آمریکا در شیلی و لگد مال شدن آرمانهای
انقلاب ایران). این پیروزی ها و شکست ها
اگرچه روند رهایی انسان از مزدوری سرمایه را
گاه تند و گاهی کند کرده اند اما نه آن
پیروزی ها توانسته است به پیروزی نهایی
بیانجامد و نه شکستها موجب مرگ این شبح
شده است: تا زمانی که تولید بر اساس کار
مزدوری و سرمایه است، تا زمانی که کشورها
به کشورهای سلطه گر و تحت سلطه، تجاوزگر
و مورد تجاوز، غارت کننده و غارت شونده
تقسیم شده اند لاجرم نبرد طبقاتی و نبرد
علیه امپریالیسم و امپریالیستها نیز زنده است.
تا زمانی که جامعه طبقاتی زنده است، این
شبح نیز زنده است.

دیگر بس است اعلام مرگ این شبح! چرا که
این شبح شکسته شدن سکوت موقت خود را
اعلام کرده است. در تمام این سالها که «پدر
و مادرهای» این چپ های جوان «سخن»
نگفته اند، مبارزه کار و سرمایه در دورافتاده

ترین کارخانه ها و دخمه های رنج، جریان داشته است. در برابر هر هجوم اقتصادی لیبرالیسم این غول به بند کشیده شده تکانی خورده و بنیان نظم پوسیده را لرزانده است. اندک اندک کمر راست کرده و دقیقاً مساله اینجاست:

وحشت لیبرالیسم ایران، از این «چپ های جوان» نیست. لیبرالیسم می داند که لرزیدن زمین به زیر پایش نزدیک است. سخن گفتن خیابان ها نزدیک است. دور نیست که مشت کارخانه ها افراشته شود و دور نیست که سازمان کارخانه به جای رای دادن به نمایندگان تپل و حراف حزب لیبرال به رهایی خود رای دهد. این «چپ های جوان» تنها بشارت دهنده ی آن خیزش اند!

چرا این چپ های جوان «سخن می گویند»؟

چون «در غیبت یک جریان قوی لیبرال، «چپ» در دانشگاهها مجدداً جان گرفته است.»

چرا جان گرفته اند؟ چون «لیبرالها در ایران هیچ گاه تشکیلات و رسانه نداشتند»

چرا لیبرالیسم ایران وحشت کرده است؟ چون «انتظار این بود که این چپهای نوظهور ایرانی با آموختن از تجربه ایران و جهان، همان راهی را طی کنند که مارکسیستهای غربی به سوی تجویه ای لیبرالیزه شده از سوسیال دمکراسی طی کردند.»

چون «امید این بود که چپهای جوان اگرچه مرکب می خوانند اما به برخی از آراء او به خصوص آراء برخی از مفسرین

او مانند لنین به دیده تردید و انتقاد بنگرند.»

چون آنها همان نفرت پدر و مادرهای خود را نسبت به امپریالیسم با خود حمل می کنند و چون «آنها گاه کلمه به کلمه، جمله به جمله با لنین هم صدا می شوند».

انتظار لیبرالهای ایران انتظار بیهوده ای بوده است. لیبرال های ایران که نه تنها تشکیلات و رسانه که سالهاست در ایران دولت هم دارند انتظار بیهوده ای از این چپ های جوان دانشگاهی داشته اند. انتظار آنها بیهوده بوده است چرا که اتفاقاً چپ های جوان ایران از «تجربه ایران و جهان» خوب درس گرفته اند.

انتظار آنها از آن روزی انتظار بیهوده ای شد که یلتسین، این رهبر «دموکرات ها» با مشاهده ی مقاومت قوه قانون گذاری در برابر سیاستهایش دستور گلوله باران پارلمان روسیه را به توپخانه صادر کرد و صدها نفر از نمایندگان مجلس و شهروندان را کشت و بازداشت کرد.

امید آنها از آن روزی امید بیهوده ای شد که افسانه «پایان تاریخ» با اعلان جنگ دولت آمریکا علیه کل بشریت پایان یافت. از آن روزی که چپ های جوان دانشگاهی ایران دانستند که ۶۵۰ هزار نفر عراقی در جریان «لیبرالیزه شدن» این کشور جان خود را از دست داده اند. لیبرالهای ایران بیهوده انتظار داشته اند که چپ جوان دانشگاهی پرچمدار نفرت از امپریالیسم و مبارزه با امپریالیسم نباشد.

نتظار لیبرال ها از آن روزی انتظار بیهوده ای شد که اوامر بانک جهانی مو به مو در ایران اجرا گشت و ثمری جز بیکاری گسترده و تورم ۵۰ درصدی نداشت.

از آن روزی که چپ های جوان دانشگاهی دانستند که در دنیای لیبرال سیاست یعنی انتخاب بین «دموکرات» و «جمهوریخواه». از آن روزی که دانستند سیاسیون لیبرال در برابر نقض قانون اساسی با لبخند چرکین سکوت می کنند: اگر این اصل، اصل ۴۴ قانون اساسی و مانع خصوصی سازی باشد. از آزادی سخن نمی گویند: اگر صحبت آزادی سندیکاها باشد. از زندانی سیاسی سخن نمی گویند اگر زندانی سوسیالیست باشد. از آن روزی که دانستند لیبرالیسم یعنی ماشین رای جمع کنی. از آن روزی که دانستند لیبرالها ترجیح می دهند چپ «سخن» نگوید تا انتخاب مردم بین بد و بدتر باشد، نه بین بد و بد تر و «ما»!

«چپ» در دانشگاه به آن دلیل جان گرفته است که لیبرالیسم ایران آن قدر «قوی» نبوده است که واقعیت ها را بپوشاند، آنقدر قوی نبوده است که جلوی «سخن گفتن» این چپ «نوظهور» را بگیرد.

بله. «ما» دوباره جان گرفته ایم. دوباره سخن می گوئیم.

لیبرالیسم ایران نباید از ما بترسد چرا که محدودیم. نباید از ما بترسد چرا که بر عکس جریان لیبرال رسانه ای نداریم.

و در همین حال باید از ما بترسد چرا که در این سال ها لیبرالیسم آزمایش خود را پس داده است. پوپر و هایک را کاشته

محکومیت محمود صالحی و جلال حسینی از فعالین کارگری در دادگاه شهر سقز

بر اساس حکم صادره از سوی شعبه اول دادگاه شهر سقز که شخصی به نام شایق به عنوان علی البدل قاضی آن را امضا کرده است، دو تن از فعالین کارگری شهر سقز به زندان محکوم شده اند. بر طبق این حکم برای محمود صالحی ۴ سال و جلال حسینی دو سال زندان تعیین شده است.

یکی از اتهامات قید شده در حکم مذکور تشکیل شورای هماهنگی برای برگزاری اول ماه مه ۱۳۸۳ سقز عنوان شده است. در اتهام دیگری که در همین حکم آمده است به ارتباط آنها با مخالفین رژیم در خارج کشور اشاره شده است.

محمود صالحی و جلال حسینی میتوانند تا ۲۰ روز دیگر اعتراض خود را به صدور این حکم رسماً اعلام کنند.

لازم به یادآوری است که این دو فعال کارگری شهر سقز بارها هر گونه اتهام ارتباط با احزاب مخالف رژیم در خارج کشور را رد کرده و تنها از حقوق اولیه خود به عنوان کارگر دفاع کرده اند.

بقیه هش داری

جنبش دانشجویی، جنبش جوانان و..... است. تمامی احزاب، سازمانها، و..... باید فرصت سرکوب را از جمهوری اسلامی به هر وسیله ممکن بگیرند. از تمامی امکانات داخل و خارج از کشور و سازمان ملل باید استفاده کرد تا این فعالان کارگری تبرئه شوند. گاه نامه نسیم

دیگر بس است دعوت چپ های جوان دانشگاهی به سوسیال دموکراسی! خود شما باید سوسیال دموکرات می شدید تا ماشین رای جمع کنی تان به گل ننشیند. شما کائوتسکی و برنشتین بخوانید. «سوسیال دموکرات» شدن را برای لیبرال ها نسخه بیچید چرا که شیخ لنین- عقاب جنبش سوسیالیستی- دوباره بر فراز خاک ایران به پرواز درآمده است: «ما» آلترناتیو سوسیالیستی هستیم! پانوش

۱- این نوشته جوابیه نیست. تنها اعلامیه ای است به بهانه نوشته آقای "رشید اسماعیلی" با عنوان «شیخ لنین بر فراز ایران» در سایت ادوار نیوز نوشته شده در چهارشنبه دهم آبان ۱۳۸۵ ساعت ۲۲:۴۶ توسط

هش داری برای هشپاری

رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ نظام سرمایه داری به هر جنایتی دست می زند. روز ۱۳ آبان در بندر دیلم یک کارگر و روز ۴ بهمن ۱۳۸۲ در شهر بابک ۴ کارگر به دست مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به رگبار گلوله بسته شده و به شهادت می رسند. و.....

اینک بخاطر امنیت سرمایه و سود بیشتر سرمایه تهرئه شدگان دیروز دوباره مجرم شناخته می شوند.

با تمام نیرو و توان باید جلو این احکام را گرفت، مسئله فقط محکومیت ویا تهرئه محمود صالحی و جلال حسینی این رفقای کارگر نیست، مسئله سرکوب جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش کمونیستی، بقیه در ستون بعدی

است و سرمایه درو کرده است، وزیر و وکیل شده است، نسخه پیچیده است و اقتصاد پر از انگل ما را بیمار تر و ناتوان تر کرده است، «دموکراسی» فرمایشی و تبعیض آمیز بورژوازی را معنا کرده است. با «خاصان» همداستان شده است. باید از ما بترسد چرا که «ما» از زبان زحمتکشان ایران حرف می زنیم. باید از ما بترسد چرا که ما همدست توده ایم!

دیگر بس است چپ های جوان را از خواندن نوشته های لنین منع کردن و به خواندن کائوتسکی و برنشتین ترغیب کردن. لنین به ما می آموزد که چگونه از تجربه ها بیاموزیم و بجنگیم. لنین به ما می آموزد که حمله را نه با دفاع که با حمله پاسخ بگوییم. لنین به ما می آموزد که از شکست سرخورده و ناامید نشویم و با پیروزی های نا تمام و کوچک از تک و تا نیفتیم. لنین به ما می آموزد که دنباله روی سرمایه نباشیم: قدرت خود را در میان توده های زحمت بجوییم و بیابیم، دشمن دشمنان زحمتکشان و متحد دوستانشان باشیم، خواسته آنها را بخواهیم و آنها را برای رسیدن به خواسته هایشان آگاه و متشکل کنیم. جایی که باید به پیش برویم سستی نکنیم و عنان کار را به دست اغیار ندهیم.

لیبراسیم ایران از شیخ لنین لرز کرده است چرا که می داند آموزه های او وقتی فراگرفته شود، سوسیالیسم به آلترناتیوی بالفعل بدل خواهد شد. و درست به همین دلیل است که چپ جوان دانشگاهی ایران لنین می خواند و «کلمه به کلمه، جمله به جمله با لنین هم صدا می شود»!

دخالت کوبا، ونزوئلا و آمریکا در**امور داخلی نیکاراگوئه****نوشته: یاسکوال سرانو****برگردان: انوشه کیوان پینا**

ساندانیسم دانیل اورتگا دوباره به ریاست جمهوری نیکاراگوئه باز می گردد.

پیرامون حمایت هوگو چاوز و فیدل کاسترو از نامزدی او زیاد نوشته شده است. به حمایت آنها دخالت و باج خواهی لقب داده شده است. نفوذ چاوز و کاسترو در نیکاراگوئه حقیقت است، همانطور که نفوذ آمریکا برای برکناری اورتگا از ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۰ حقیقت بود. اجازه بدهید این دو نوع باج خواهی را بررسی کنیم.

شانزده سال پیش ساندانیسم بدست آمریکا و از طریق کارزار ترور کنتر از هندوراس سرنگون شد. دولت دانیل اورتگا مجبور بود هم با فقر کشور و هم با جنگ خونین علیه مزدوران آمریکایی مبارزه کند. کل یک نسل، که پیش از آن با جنگ علیه ساموزا وارد صحنه شده بود، خون خود را برای دفاع از انقلاب ساندانیستی نثار کرد. مادران نیکاراگوئه دیدند چگونه فرزندانشان با زور برای جنگیدن برده می شدند. بسیاری از آنها هرگز بازنگشتند. در این جنگ ۳۰ هزار نیکاراگوئه ای جان خود را از دست دادند. آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری از نامزدی ویولتا چامورا حمایت کرد. چامورا قول داده بود در صورت انتخاب شدن به جنگ و نظام وظیفه اجباری خاتمه دهد. او پیروز شد و به قول خود عمل کرد. ساندانیست ها بعد از پایان جنگ تنها یک راه داشتند: مردن از گرسنگی و بیماری های عفونی. آمریکا اینطور در

سیاست نیکاراگوئه دخالت کرد. اجازه بدهید ببینیم کوبا و ونزوئلا چگونه اینکار را انجام می دهند.

این دو کشور نیز «باج خواهی» می کنند. ونزوئلا پیشنهاد کرده است جهت مقابله با بحران انرژی در نیکاراگوئه، نفت مورد نیاز نیکاراگوئه را به آن کشور بفروشد و پول آن را در عرض ۲۵ سال دریافت کند. بازپرداخت این اعتبار از سال سوم آغاز خواهد شد و بهره آن فقط یک در صد است. تازه نیکاراگوئه لازم نیست این اعتبار را با ارز بپردازد، بلکه می تواند تهاتری باشد، همانکاری که آرژانتین و اوروگوئه می کنند.

پنجاه فرمانداری نیکاراگوئه که اکثر آنها در دست ساندانیست ها است این موافقتنامه را امضاء کردند و بهمین دلیل دولت کنونی (نیکاراگوئه) که همدست آمریکا است مانع دریافت ۳.۵ میلیون بشکه نفت خام از ونزوئلا شد. ونزوئلا همچنین می خواهد از طریق «انجمن شهرداری های نیکاراگوئه» ۳۳ قرارداد برای پیوند دادن آنها به «بازار آمریکای لاتین» و عرصه تولیدات آنها به بازار، امضاء کند.

باج خواهی کوبا شامل افزایش سهم شهروندان نیکاراگوئه در «عمل معجزه» می شود، یعنی تعداد افراد (نیکاراگوئه ای) محرومی که در بیمارستان های هاوانا بر روی چشم (های) شان عمل جراحی انجام خواهد شد، افزایش می یابد. روز ۳ ماه مه، اولین گروه متشکل از ۷۵ شهروند نیکاراگوئه از طرف این برنامه، تحت جراحی قرار گرفت. ماه بعد، ۱۳۷ نفر دیگر درمان شدند. هر ۱۵ روز یکبار، پروازی که هزینه آن را ونزوئلا می پردازد، آنها را برای عمل

جراحی از ماناگوئه به هاوانا منتقل می کند. همه بیماران، نیکاراگوئه ای های فقیری هستند که از درمان کاملاً رایگان برخوردار می شوند. ونزوئلا همچنین نیکاراگوئه ای های فقیر را در لیست بیماران قرار داده است که در بیمارستان قلب ونزوئلا- که با ظرفیت پذیرش ۴ هزار بیمار از آمریکای لاتین ساخته شده است درمان می شوند. کارزار سواد آموزی بزرگسالان کوبا به نام «بله من می توانم» به ۱۰۰ شهرداری از ۱۵۳ شهرداری های نیکاراگوئه گسترش یافته است و تا پایان سال جاری، خواندن و نوشتن را به ۱۵۰ هزار نفر می آموزد. بعد از سقوط ساندانیسم (۱۹۹۰) شاخص بیسوادی که از برکت کارزار سواد آموزی بزرگسالان ساندانیست ها به ۱۲ درصد کاهش یافته بود، در نتیجه حکومت سیاستمداران نئولیبرال، سه برابر شده است.

سال گذشته شیوه کوبا برای مبارزه با بیسوادی، طی یک برنامه آزمایشی که در چند فرمانداری تحت کنترل «جبهه رهایی بخش ملی ساندانیست» (اف.اس.ال.ان) اجرا شد، موفقیت آمیز بودن خود را نشان داد، و توانست خواندن و نوشتن را به بیش از ۲ هزار نیکاراگوئه ای بیاموزد. دولت و مردم کوبا همه مواد سمعی - بصری منجمله ۵ هزار دستگاه تلویزیون و ۵ هزار دستگاه ضبط ویدئویی به علاوه کتاب های درسی را به مردم نیکاراگوئه هدیه کرده اند، و کارشناسان کوبایی بعنوان مشاوران آموزشی به برنامه مبارزه با بیسوادی ساندانیستها کمک می کنند.

بله، آنچه که آمریکا، ونزوئلا و کوبا می خواهند انجام دهند، وارد کردن فشار و «باج خواهی» از شهروندان نیکاراگوئه برای کنترل انتخاب سیاسی و رای آنها است. خواننده اکنون می تواند در باره شیوه های مورد استفاده هر یک قضاوت کند.